

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خط قرمز

(تقدیم به مرزبانان سرزمین دین و پاسداران حریم پاکی)

کاری از:

«مجمع حافظان قرآن کریم»

مدرسه قرآن مرکزی المهدی (عج) - آموزش و پرورش کاشمر

فروردین ۹۳

تلفن: ۸۲۳۴۷۷۱

آدرس وبلاگ مدرسه قرآن: www.almahdi90.blogfa.com

«تَلِكْ حُدُودَ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا»

(«وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»)

و هر کس، سرپیچی از خدا و رسولش کند و از حدود الهی تجاوز کند خداوند

در آتشی همیشگی، داخلش می کند و برایش عذابی خوار کننده است. (نساء: ۱۴)

پیش گفتار

شبیخون رسانه‌ای غرب و صهیونیسم با هدف تخریب ارزش‌های ناب اسلامی و برکندن ریشه‌های اعتقادی نوجوانان و جوانان و از هم پاشیدن نظام مقدس خانواده - که آخرین و محکم‌ترین دژ دفاعی امت اسلامی است - با سلاح‌های مخرب و ویرانگری چون شبکه‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی، فیس‌بوک و ... حقیقتی آشکار و انکار ناپذیر است.

امروز، دیگر دشمن، پشت مرزهای جغرافیایی ما اردو نزده است، بلکه مرز افکار و عقاید ما را درنوردیده و از دریچه‌ی شبهات و شهوات به درون خانه‌های بعضی از ما و چه بسا به اندرون دل‌های بسیاری از نوجوانان و جوانان ما نفوذ کرده و در حال وارد کردن مهلک‌ترین ضربات است.

اکنون هریک از ما صرفاً به عنوان یک مسلمان (و نه حتماً به عنوان یک مسئول فرهنگی یا مبلغ دینی) موظف به دفاع هستیم. وظیفه‌ی همگان است که تلاش کنند، یک عزم ملی با مدیریت جهادی و بدون متهم کردن یا مسئول دانستن یک طیف سیاسی خاص یا یک سازمان فرهنگی به خصوص. دیگر نباید دنبال مقصر یا مسئول گشت زیرا با این نگرش، هیچ‌کس، قصور و کوتاهی خود را نمی‌پذیرد و احساس مسئولیت نمی‌کند.

در مسائل فرهنگی سبک‌کار، متفاوت است. ملت باید اقدام کند و سازمان‌های فرهنگی حمایت کنند. فرهنگ ما برخاسته از دل ملت ماست و همه باید نسبت به آن احساس مسئولیت کنند. مردم باید همانند همیشه از ارزش‌های دینشان دفاع کنند. ملتی که در طول تاریخ پرفرازونشیب خود، حتی در زمانی که حاکمیت‌ها دینی نبوده‌اند؛ از هویت ملی و فرهنگ اسلامی خود دفاع کرده، اکنون در سایه‌ی حاکمیت و نظام مقدس جمهوری اسلامی، می‌تواند موفق‌تر از همیشه عمل کند. البته اگر فریفته‌ی ظاهر فریبنده‌ی فرهنگ بیگانه نشود و استعمار فرهنگی را به خوبی درک کند.

نوجوان و جوان امروز، هیچ باید و نبایدی را بدون دلیل نمی‌پذیرد و در مقابل هر امر و نهی، یک علامت سؤال می‌گذارد. و این یک امتیاز است، به شرط آن‌که؛ بزرگ‌تر هایش برای سؤالات او پاسخ منطقی و قانع‌کننده داشته باشند. و یک خطر است، اگر منطق و استدلالی، پشت آن نبیند. لذا اگر این نسل، در دامن پدر و مادر و استادی بزرگ شوند که ایمان عمیق، ریشه‌ای و مستدل داشته باشد، ایمانشان از نسل‌های قبل، بسیار عمیق‌تر و محکم‌تر می‌شود. و اگر والدین و مربی در این زمینه ضعف داشته باشند و در تمرین دادن فرزندشان به رعایت حدود الهی تلاش نکنند، هرچند خودشان مؤمن باشند، بعید نیست فرزندشان، تحت تأثیر بمباران شبهات و

تحریکات دشمنان، به فردی بی اعتقاد و حتی ضدّ دین تبدیل شود و همه ی ارزش های نسل های گذشته را به باد تمسخر بگیرد!

شاید این چند بیت شعر، زبان حال والدینی باشد که خیلی دیر به این واقعیت توجه کرده اند :

باید که ز داغم خبری داشته باشد هر مرد که با خود جگری داشته باشد
حالم چو دلیری است که از بخت بد خویش در لشکر دشمن، پسری داشته باشد
حالم چو درختی است که یک شاخه ی نابل بازپچی دست تبری داشته باشد
سخت است پیمبر شده باشی و بینی فرزند تو دین دگری داشته باشد...

(حسین جنتی)

پدر و مادری که فرزند خود را از همان دوره ی ابتدایی به کلاس های زبان انگلیسی و کامپیوتر و... می فرستند، تا به حساب خودشان، کلاسشان را بالا ببرد و مایه افتخارشان شود اما در مقابل به تربیت دینی او بر مبنای مفاهیم قرآنی و احکام الهی، چندان بهایی نمی دهند و خطوط قرمز دین را به او نمی فهمانند غافلند از این که تسلط این نوجوان به زبان انگلیسی و نشستن او پشت کامپیوتر و ورودش به سایت های اینترنتی و فیس بوک، بلای جان او خواهد شد. چرا که به قول سنایی غزنوی؛

« چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا »

والدین عزیز باید بدانند، نان حلال و شیر پاک دادن به فرزند، هرچند شرط لازم، برای تربیت صحیح است، اما شرط کافی نیست. به ویژه در این عصر ارتباطات که تأثیر فضای مجازی هم، به محیط های حقیقی اضافه شده و بسیار خطرناک تر است. اگر در تبیین عقاید و تلقین ریشه ای ارزش ها به فرزندان خود، درنگ کنیم چه بسا که آن قدر سنگدل شوند که حتی حوصله ی گوش کردن حرف حق را هم نداشته باشند (ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجاره أو أشد قسوه - بقره ۷۴) و امروزه متأسفانه گاهی به جوانانی برمی خوریم که هرچند از روی نا آگاهی، گمراه شده اند، اما بر اثر القای شبهات و سم پاشی های فکری آن قدر در مقابل دین، ستیزه جو و لجباز شده اند که اصلاً حاضر نیستند، بپذیرند که اشتباه می کنند. به قول نواده ی شیخ ابوسعید، در کتاب اسرار التوحید:

« شیخ ما گفت: ندانی و ندانی که ندانی و نخواهی که بدانی که ندانی! »

مجمع حافظان قرآن کریم، براساس همین مسئولیت خطیری که احساس می کند، برآن شده تا هرچندگاه یک بار، چکیده ای از مباحث قرآنی را - که نتیجه ی تدبّر در مفاهیم آیات قرآن و احادیث اهل بیت (ع) می باشد - با زبانی رسا و مردمی، در اختیار همه ی فرهنگ دوستان قرار دهد و بدین طریق، همگان را بر خوان پر نعمت و سراسر برکت مفاهیم

قرآن، مهمان کند. در اولین گام، مقاله‌ای پیرامون روابط دختر و پسر از دیدگاه قرآن کریم تحت عنوان «نوشدارو» به مردم عزیزمان تقدیم شد که با استقبال عجیب و تأثیر شگرف، به ویژه در بین دانش آموزان، طلاب و دانشجویان عزیز در شهرستان ها و حتی شهرهای بزرگ مواجه شد. و اینک این مقاله نیز پیرامون رعایت حدود الهی و با عنوان «خط قرمز» تقدیم شما عزیزان می شود و این شاء الله، این نهضت ادامه دارد.

آنچه از شما خواننده ی محترم انتظار می رود این است که؛ ضمن مطالعه ی مکرر و به خاطر سپردن چکیده ی مقالات، سعی کنید از مطرح کردن این مباحث در جمع های دوستانه و خانوادگی، کلاس درس و جلسات فرهنگی، دریغ نکنید و در تکثیر و ترویج آن به ویژه به صورت دفترچه ای - که بدون شک از ترویج نرم افزاری آن مؤثرتر است - تلاش کنید تا این شاء الله مصداق این آیه ی شریفه ی قرآن کریم واقع شوید که می فرماید:

«الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (احزاب ۳۹)

کسانی که ابلاغ می کنند پیام های خدا را و از او (به خاطر درک عظمتش) می ترسند و از هیچ کس بجز خداوند هراسی ندارند و کافی است فقط خداوند حسابرس (اعمال خیر آن ها) باشد.

حدود الهی

به عبارات قرآنی زیر توجه کنید:

^ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا»: آن ها حدود الهی است، پس از آن ها تجاوز نکنید. (بقره ۲۲۹)

^ «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»: و هر کس از حدود الهی تجاوز کند پس آن ها از ظالمان حقیقی هستند. (بقره ۲۲۹)

^ «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»: آگاه باش که لعنت خداوند بر ظالمان است. (هود ۱۸)

آن چه از سه عبارت بالا می توان نتیجه گرفت این است که : هر کس از حدود الهی تجاوز کند، مورد لعنت خداوند قرار می گیرد.

و فرد یا جامعه ای که لعنت خداوند بر آنها واقع شود (یعنی از رحمت خداوند، دور شوند)، هیچ یاری گری نخواهند داشت و هرگز راه به جایی نمی برند. چون جای دیگر می فرماید:

«وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهَ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا»: هر کس را خداوند لعنت کند هرگز یاری گری برای او پیدا نمی شود. (نساء ۵۲)

اکنون این سوالات مطرح می شود که:

الف- حدود الهی کدامند؟

آن دسته از آیات قرآن که مخاطب آن، همه ی مردم یا عموم مسلمانان هستند یا آیه خطاب به گروهی خاص است که ما جزو آن گروه قرار می گیریم. در مجموع، آن چه خداوند در قرآن، فرد مسلمان را از انجام آن نهی می کند، خط قرمز دین می باشد و ما اجازه نداریم از آن عبور کنیم. و آنچه به آن، امر شده ایم، مسیر حرکت ما را نشان می دهد و باید بر مبنای آن حرکت کنیم. به عنوان مثال:

^ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ . (انعام ۱۵۱)

^ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ . (انعام ۱۵۲ و اسراء ۳۴)

^ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ... (بقره ۱۸۸)

^ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ... (مائده ۶)

^ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا (نساء ۹۴)

^ وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا (حجرات ۱۲)

^ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا (حجرات ۶)

همچنین آن چه در احادیث معتبر از زبان معصومین (ع) نقل شده، یا از سیره و سنت آن ها به عنوان چراغ راه یا معیار باید و نباید های ما، به یادگار مانده است. مانند:

* «لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِامْرَأَةٍ إِلَّا أَنْ كَانَ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ» (وسائل اشبیه ج ۴ ص ۶۳۸)

هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نمی کند مگر این که سومی آن ها شیطان است (شیطان در خلوت نامحرم نفوذ می کند).

* «مَا وَرَثَ وَالِدٌ وَوَلَدًا خَيْرًا مِنْ آدَبٍ حَسَنٍ» (رسول اکرم (ص) - کنز الاعمال ج ۱۶ ص ۴۶۰)

هیچ پدری چیزی بهتر از تربیت نیک برای فرزندش به ارث نگذاشته است.

* «شَوْمُ الْمَرْأَةِ غَلَاءٌ مَهْرُهَا» (رسول اکرم (ص) - وسائل الشیعه ۱۵ باب ۵ ص ۱۰)

زن بد قدم، زنی است که مهریه اش سنگین باشد.

* «وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ؛ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ» (امام علی (ع) - نهج البلاغه نامه ۵۳)

هرگز برای پذیرش سخن سخن چین شتاب مکن؛ زیرا سخن چین، خیانت پیشه است، گرچه خود را چون خیر خواهان جلوه دهد.

* «تُرْبَةُ قَمٍّ مُقَدَّسَةٌ، وَأَهْلُهَا مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ... أَمَّا إِنَّهُمْ أَنْصَارُ قَائِمًا» (امام صادق (ع) - بحار الانوار ج ۶۰ ص ۲۸۱)

خاک قم مقدس است و اهل آن از ما و ما از آن ها هستیم... آنان یاران قائم ما می باشند.

بسیاری از احکام دین و حدود شریعت را می توان از مطالعه ی احادیث و تدبر در معانی آن دریافت. اما حقیقت این است که استخراج تمام احکام فقهی (بایدها و نبایدها) از دل آیات و روایات کار یک مسلمان عادی نیست و این کار از

کسی بر می آید که علوم مختلف را در این زمینه فرا گرفته و به درجه ی اجتهاد و تفقه در دین رسیده باشد. این جاست که لزوم تقلید از یک فقیه و مجتهد طراز اول برای هر مسلمانی که شیعه و پیرو مکتب اهل بیت (ع) می باشد آشکار می شود.

گفتنی است همین موضوع تقلید، اخیراً به صورت یک شبهه، افکار نوجوانان و جوانان ما را مغشوش ساخته و متأسفانه بسیاری از آنان بدون تفکر و تأمل در این موضوع یا مشورت با افراد صاحب نظر، نظر غرب گرایان را می پذیرند و عقایدشان سست می شود. یکی از ضعف های بزرگ بعضی از ما ایرانی ها این است که با وجود این که دشمنی استعمار و صهیونیسم، برایمان به وضوح، اثبات شده و خبائثت های بی شماری از آن ها می بینیم و در کینه و عداوت آن ها نسبت به خاک و فرهنگ خود، شک نداریم، باز هم با مطرح شدن شبهه ای از سوی آنها، سست می شویم و بدون آن که به محتوای شبهه و هدف پشت آن توجه کنیم، آن را با آغوش باز می پذیریم. در حالی که قرآن در این زمینه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...» (حجرات ۶)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه فرد فاسقی برای شما خبری آورد، ابتدا سعی کنید، حقیقت آن، برایتان خوب روشن شود...».

و بعضی نیز تشنه ی شبهه اند و با اشتیاق زیاد، درون سایت های اینترنتی، فیس بوک و شبکه های ماهواره ای دنبال شبهه می گردند و غافلند از این فرمایش قرآن کریم که قلب اینگونه افراد را منحرف، می شمارد و هدف آن ها را فتنه جویی:

«... فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ...» (آل عمران ۷)

بسیار عجیب است که ما این همه علامت سؤال (؟) جلوی ارزش ها، عقاید و فرهنگ ناب و بی عیب و نقص اسلامی خود قرار می دهیم و یک علامت سؤال در مقابل عقاید دشمنان خود نمی گذاریم، نوجوان ساده لوح و بی اطلاع ما، همه چیز ارزش ها و عقاید خود را - که حتی بر قطره ای از اقیانوس بی کران آن هم واقف نیست - زیر سؤال می برد و مثلاً از آیین منسوخ و تحریف شده ی مسیحیت دفاع می کند بدون آن که تاکنون حتی یک سوال در مقابل آن مطرح کرده باشد. اگر فقط یک سؤال، آن هم در اولین قدم این آیین دستکاری شده و تاریخ مصرف گذشته، مطرح کند که؛ چگونه می توان یگانه پرست بود و گرفتار تثلیث؟ چطور خدای یکتا را بپرستیم در حالی که سه خدا داشته باشیم؟ براساس کدام عقل و علم و منطق، ۳ با ۱ برابر است؟، در همان قدم اول خطی قرمز بر آیین و فرهنگ غرب می کشد و به اسلام خود افتخار می کند.

چرا غرب، تقلید از مراجع در احکام شرعی را زیر سؤال می برد؟ برای این که در همه چیز، بدون چون و چرا و کورکورانه مقلد غرب شویم و ضد ارزش های آن ها را جایگزین ارزش های خود کنیم. چه طور است که در کوچک ترین و کم ارزش ترین مسائل زندگی روزمره، دنبال کارشناس می گردیم و نظر او را می پذیریم و پیروی می کنیم. برای خرید یک وسیله، حتی برای تعمیر آن با چند نفر مشورت می کنیم و به کسی رجوع می کنیم که در این زمینه از ما آگاه تر است و به همین دلیل به حرف او اقتدا می کنیم اما در مهم ترین مسأله زندگی که روح زندگی ما و حیات معنوی ماست و برمبنای آن اعمال ما سنجیده خواهد شد، به کارشناس نیاز نداریم. مگر یک مسلمان معمولی چقدر از جزئیات مسائل دینی خود آگاه است؟

بسیاری از ما حتی از روخواندن قرآن را بلد نیستیم چه رسد به فهم و تدبر در معانی آن و استخراج احکام دین از درون آن! تقلید از یک مرجع تقلید یعنی مراجعه به یک کارشناس و متخصص امور دینی برای دریافت پاسخ مسائل خود آن هم مهم‌ترین مسائل زندگی. اینجا بحث تقلید از فرد نیست بلکه پیروی از احکام دین است زیر نظر یک متخصص. فقیه بر مبنای خواست و هوای نفس خود نظر نمی‌دهد که ما تقلیدکننده‌ی بی‌چون و چرا او باشیم. در حقیقت او احکام و حدود الهی را بر مبنای قرآن و سنت و سیره‌ی پیامبر و اهل بیتش به ما می‌آموزد کاری که به تنهایی از ما ساخته نیست.

ب- حدود الهی را از کجا بیاموزیم؟

براساس آنچه گفتیم قرآن و حدیث و سنت پیامبر(ص) و سیره‌ی معصومین(ع) دو منبع عظیم فقهی ما هستند که حدود الهی را از آن‌ها می‌آموزیم و جزئیات و دقایق و ظرایف آن توسط فقها و مراجع تقلید، کشف و استخراج شده و در اختیار ما قرار می‌گیرد. بر هر مسلمان شیعه، ضروری است که جزئیات احکام خود را از مرجع تقلید خود فراگرفته و رساله‌ی ایشان را مطالعه کند تا حد و مرز دستورات الهی را بداند.

یکی دیگر از منابع فقهی، عقل است، یعنی هر مسلمانی که دارای عقل سلیم و اهل اندیشه و تدبر باشد می‌تواند با تعقل و تفکر در احکام الهی به حقیقت آن و حکمت نهفته در آن به خوبی پی ببرد، البته شاید حکمت همه چیز را درک نکند، اما آنچه را درک کند قطعاً خلاف عقل و منطق نخواهد دید. این قدر که در آیات قرآن به تعقل، تفکر و تدبر اشاره شده، بیانگر این است که دستورات اسلام همه مبنای عقلانی و منطقی دارد و اگر این گونه نمی‌بود، تا این اندازه بر عقلانیت و اندیشه، تأکید نمی‌شد، جالب است بدانید که آیین‌های تحریف شده‌ی پیشین توان مواجهه با عقل و منطق را ندارند چون اساس عقلانی و منطقی آن‌ها به هم خورده است. خوب است در این زمینه، نیم‌نگاهی داشته باشیم به مطالبی از تفسیر نمونه جلد چهارم، ذیل آیه‌ی ۱۷۱ سوره‌ی نساء:

«در میان انحرافات که جهان مسیحیت به آن گرفتار شده، هیچ یک بدتر از انحراف تثلیث نیست، زیرا آن‌ها با صراحت می‌گویند: خداوند سه‌گانه است و نیز با صراحت می‌گویند در عین حال، یگانه است! یعنی هم وحدت را حقیقی می‌دانند و هم سه‌گانگی را واقعی می‌شمرند! و این موضوع، مشکل بزرگی برای پژوهشگران مسیحی به وجود آورده است...».

«این‌جاست که مسیحیان، خود را با یک مطلب غیرمعقول، مواجه می‌بینند، زیرا معادله‌ی «۳=۱» را هیچ کودک دبستانی هم نمی‌تواند بپذیرد، به همین دلیل معمولاً می‌گویند: این مسأله را نباید با مقیاس عقل پذیرفت بلکه با مقیاس تعبّد و دل باید پذیرفته شود! و از اینجاست که مسأله‌ی بیگانگی «مذهب» از «منطق عقل» شروع می‌شود و مسیحیت را به این وادی خطرناک می‌کشاند که؛ مذهب جنبه‌ی عقلانی ندارد، بلکه صرفاً جنبه‌ی قلبی و تعبّدی دارد. و نیز از اینجاست که بیگانگی علم و مذهب و تضاد این دو باهم از نظر منطق مسیحیت کنونی آشکار می‌شود. زیرا علم می‌گوید: عدد ۳ هرگز مساوی با یک نیست، اما مسیحیت کنونی می‌گوید: هست!»

حال مقایسه کنید با اسلام ناب که در کتابش بارها به تعقل و تفکر اشاره شده و بی‌دینان جزء کسانی شمرده می‌شوند که تعقل ندارند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ...» (نساء: ۸۲، ...)، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۴۴ و ۷۶، ... ۱۳ مورد)،

«... بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (عنکبوت: ۶۳، ...)، «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (نحل: ۷۵، ...)، «لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» (حج: ۴۶)، «... وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران: ۷) و...

هدف از مطرح کردن این بحث، پاسخ به جاهلان و ناقص‌العقلانی بود که با شعار علم و تعقل، به جنگ دین اسلام می‌آیند.

اما عقل در جایی برای تعیین حدود الهی به کار می‌آید که شریعت، حکم را به دریافت‌های درونی خود ما ارجاع می‌دهد. (نه در مواردی که حکم شریعت درباره‌ی آن مشخص است ولی ما به آن توجه نکرده و بر مبنای هوس خودمان، حکم صادر می‌کنیم مانند حجاب که حدّ آن مشخص است ولی زنان بی‌حجاب و بی‌حیا بر مبنای هوای نفس خود فتوا می‌دهند و می‌گویند: **ما دل‌مان پاک است**).

مثلاً ارتباط با نامحرم برای انجام کاری ضروری، با رعایت تمام حدود شرعی، و در صورتی که مفسده نداشته باشد مجاز شمرده شده (مانند سؤال یک دانشجو از هم‌کلاسی خود) این جاست که خودمان باتوجه به عقل خود مفسده داشتن یا نداشتن آن را درک می‌کنیم و سرخودمان هم نمی‌توانیم کلاه بگذاریم به هر حال خداوند از درون دل‌های ما آگاه است (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ - آل عمران ۱۱۹ و ...) و براساس نیت ما مؤاخذه می‌کند.
(وَلَكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ - بقره ۲۲۵).

چهارمین منبع فقهی ما، اجماع است. یعنی جمع شدن و اعلام نظر فقها پیرامون موضوعی که تاکنون سابقه نداشته براساس ملاک‌ها و معیارهای دین. به عنوان مثال اهدای اعضای مریضی که دچار مرگ مغزی شده در دهه‌های اخیر رسم شده و قبلاً پزشکی به این درجه از تکنولوژی نرسیده بود. حال این که اهدای اعضای مریض مرگ مغزی در این موارد، قتل نفس حساب می‌شود یا نه؟ با اجماع فقها و اعلام نظر آنان مشکل حل می‌شود و این امتیاز ویژه‌ی مذهب تشیع، بیانگر این است که شیعه، مدرن‌ترین و کارآمدترین مذهب است و پا به پای تکنولوژی سریع السیر امروز می‌تواند پیش برود و همه چیزش را دینی کند و این فناوری بی‌نظیر دینی، مختص اسلام ناب محمدی در مذهب شیعه‌ی اثنا عشری است!

اکنون که منابع فقه خود را شناختیم و دانستیم که احکام و حدود الهی را در مسائل مختلف زندگی، از کجا می‌توان آموخت، باید ببینیم که آیا ما این خطّ قرمزها را می‌شناسیم و به آن اهمیت می‌دهیم؟ یا آن را به فرزندان، شاگردان، یا دوستان خود، می‌آموزیم یا تذکر می‌دهیم؟
اگر پاسخ مثبت است، پس چرا با چنین جامعه‌ای روبرو هستیم؟ چرا معضلات اجتماعی و مفاسد اخلاقی روز به روز در حال گسترش است؟ چرا حرمت ارزش‌ها شکسته می‌شود؟ و چرا...؟

و اگر پاسخ بعضی از ما و البته اکثر ما منفی است، آیا جواب خداوند را هم می‌توان این‌گونه داد؟ آیا این توجیحات بی‌اساس را در مقابل خداوند هم می‌توان بر زبان آورد؟ جواب‌هایی نظیر؛ شما خیلی سخت‌گیرین، نمونه فرق کرده، عصر، عصر تکنولوژی، کم‌کم باید با این مسائل کنار اومد، دین برای حوزه و مسجده نه برای کوچه و خیابون، دلت پاک باشه، به ماچه؟ کلاه خودتو بچسب، خشت از خرنده در رفته، کاری از دست ما برنمیاد، اینا طرز تفکر اقل‌ها و قدیمی هاست، شاید این طوری راحت‌ترن، این نسل با ما فرق داره، مقصر اونایی بودن که سخت گرفتن، هر چه سخت‌گیری بدتر می‌شه، خیلی نباید خشک برخورد کرد، بذار شاد باشن، یه شب که هزار شب نمی‌شه، حق دارن وضع اقتصادی خرابه، توجه کار داری؟ پلیس

هست اگه بخوان برخوردار می‌کنن، شاید اینا درست می‌فهمن، مثل ما خوبه که هیچی از عمرمون نفهمیدیم، خدا هوای همینا رو بهتر داره، تا اینجا که همه چیزشون از ما بهتر بوده و ...

حال به عنوان یک مسلمان این توجیهاات بی‌اساسمان را قراردسیم در مقابل «آیه ی ۳۸ سوره ی نبأ» که به پاسخگویی بندگان در مقابل خداوند در روز قیامت اشاره دارد:

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (نبأ ۳۸)

«روزی که روح القدس و سایر فرشتگان به صف می‌ایستند و هیچ کس سخن نمی‌گوید مگر کسی که خداوند رحمان به او اجازه دهد و (کسی هم که اجازه سخن گفتن پیدا کند) درست صحبت می‌کند».

برای همه ی گناهای که همراه جمع، یا با اتکا به جمع، یا به پیروی از جمع، انجام می‌دهیم، به صورت فردی توبیخ می‌شویم و همه ی ما می‌دانیم که به تنهایی محاکمه شدن، چقدر سخت و وحشتناک است. (و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم أول مره: و قطعاً، به تنهایی سوی ما می‌آید، همان گونه که در ابتدای کار آفریدیمتان. - انعام ۹۴) و در مقابل، برای بسیاری از گناهان که فردی حسابشان می‌کنیم، گناه جمعی می‌نویسند. زیرا گاهی یک رفتار کوچک و غلط ما تأثیر بزرگی در افکار، رفتار و سرنوشت دیگران می‌گذارد مانند: مطرح کردن و ترویج یک سخن شبهه آمیز!

به عنوان مثال به یکی از توجیهاتی که در این قسمت گفتیم، می‌پردازیم:

«حق دارند وضع اقتصادی فراب است»

با کمال تأسف این سخن را از زبان بسیاری از افراد در توجیه گناه دیگران یا مفسد اخلاقی آن‌ها می‌شنوید. انگار، اینان، بلا تشبیه و نعوذ بالله، خدایند که به راحتی، عمل دیگران را حلال و مباح اعلام می‌کنند! شاید هم گردن خیلی کلفتی دارند که می‌توانند هر نوع گناهی را، از هرکسی به گردن بگیرند و به او «راحت باش» بدهند. خوب است این گونه افراد بدانند که در آیات «۱۷۳ بقره» و «۳ مائده» که صحبت از گوشت‌های حرام و نجاسات است، برای کسی که در تنگنا و وضعیّت اضطراری قرار گرفته و دسترسی به غذای حلال ندارد و خطر از دست دادن جان و وجود دارد، خداوند اجازه داده تا فقط به آن اندازه که جان نجات یابد و نه از روی میل به گناه، از گوشت حرام حتی گوشت خوک و گوشت مردار بخورد:

(... فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - بقره ۱۷۳)

(... فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - مائده ۳)

اما در هیچ جای قرآن و احادیث و روایات، اجازه داده نشده که حتی در بدترین شرایط اقتصادی، مثل از دست رفتن جان (نه فقط به خاطر جبران هزینه ی تجملات زندگی امروزی)، انسان از طریق کار حرام مثل دزدی، گرانفروشی، کم فروشی یا مفسد اخلاقی مثل تولید و فروش شراب، تکثیر و فروش فیلم مبتذل یا خدای نکرده خودفروشی، کسب درآمد کند!

اگر همه ی جواب ها و توجیحات ما در برابر گناهان خود یا دیگران، از این گونه اند، پس «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل».

آری! هرکس در جامعه ی امروز، پیوسته غم و غصه ی اقتصاد را بخورد و اصلاً دغدغه ی فرهنگ و مسائل فرهنگی را نداشته باشد حقیقتاً مظهر تامّ و تمامِ انسان جاهل و بی بصیرت است. درد فرهنگ، بسیار شدید تر و زخم آن خیلی عمیق تر از حوزه ی اقتصاد است. در همه جای قرآن، عبارت «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» جلوتر از «آتُوا الزَّكَاةَ» آمده که یکی از پیام های آن همین است: «در هر عصر و زمانی و در هر منطقه و مکانی، فرهنگ بر اقتصاد، مقدم است و از آن مهم تر». (بقره ۴۳، ۸۳، ۱۱۰ / نساء ۷۷ / حج ۷۸ / نور ۵۶ / مجادله ۱۳ / مزمل ۲۰ و ...)

در واقع فرهنگ مقدمه و بستر اقتصاد است و اقتصاد سالم نتیجه ی فرهنگ سالم. اگر فرهنگ آسیب ببیند حتماً اقتصاد لطمه می خورد. اگر معضلات فرهنگی مانند تنبلی و آسایش خواهی عمومی جامعه، کارگریزی، مصرف گرایی صرف، تجمل گرایی، تقلّب در تولید، کم فروشی، گرانفروشی، احتکار و رشوه، از بین نرود، رشد و پیشرفت اقتصادی همه ی جامعه محال است. اما بحث ما در این جا بیشتر در مورد نتایج اجتماعی فرهنگ است و این سخن فقط برای توجیه و تفهیم کسانی بود که صرفاً اقتصادی فکر می کنند، تا بدانند که حتی آن ها هم نمی توانند فرهنگ را نادیده بگیرند.

حدود الهی فراتر از محدوده ی زمان و مکان

یکی از توجیحات غلط یا به تعبیر دیگر بهانه هایی که بعضی فرهنگ گریزان دارند این است که؛ زمانه فرق کرده یا خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت باش. اگر همه ی پیامبران فرستاده ی یک خدایند یعنی ما به حقیقت توحید عقیده داریم، چگونه می توان پذیرفت که خداوند علیم - نعوذ بالله - هر روز سازی بزند، مثلاً یک بار شراب را حرام اعلام کند بار دیگر حلالش کند، برای گروهی حجاب را تکلیف کند و گروهی را آزاد بگذارد. این نه با عدل بی انتهای خداوند سازگار است نه با علم نامحدودش. نه علمش مانند ما ناقص بوده که به مرور زمان کامل شود و به مرور به اشتباهاتش پی ببرد و آن را اصلاح کند، نه عدلش مثل ما ناتمام بوده که در یک محدوده ی زمانی برای گروهی سخت بگیرد و برای عده ای آسان. فقط آن چه پذیرفتنی است و حقیقت هم، همان است، این که؛ خداوند حکیم برای بشر، از ابتدای تاریخ به موازات رشد علمی و افزایش قدرت فراگیری و سرعت دریافتش، برنامه ی زندگی (دین) جامع تر و مفصل تر و همراه با جزئیات بیشتر می آورده، به همین دلیل با گذشت زمان و آمدن آیین جدید، آیین قبلی منسوخ می شده و آنچه در آیین قبلی وجود داشته در آیین بعد هم می آمده اما با جزئیات بیشتر و مفصل تر. درست مانند تحصیل در پایه ها و مقاطع مختلف که همان مفاهیم کلی که دانش آموز در پایه های اول می آموزد، در پایه ها و مقاطع بالاتر وجود دارد اما با جزئیات بیشتر.

هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که یک دانش آموز چهارم دبیرستان بتواند به جای درس خود کتاب های اول ابتدایی خودش را امتحان بدهد آن هم کتاب هایی که فقط ورق پاره هایی از آن به جا مانده، با مطالب دستکاری شده! حکایت آن هایی که می گویند می خواهیم مسیحی یا زرتشتی شویم یعنی آیین های منسوخ شده و تحریف شده ی انسان های هزاران سال پیش را برنامه ی زندگی خود قرار دهیم، این است!

در هیچ زمانی، با آمدن رسالت جدید، حرام های آیین قبل، حلال نشده، اما عکس آن در یک مقطع زمانی به صورت خاص وجود داشته، یعنی حلال هایی (بنا به دلایلی) بر عده ای حرام شده. مثلاً به خاطر ظلم یهودیان بعضی از چیزهایی که در آیین خودشان حلال بوده بر آن ها حرام شد:

«فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّ وَقَدْ نُهِوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ...» (نساء ۱۶۰ و ۱۶۱)

همچنین در هیچ مکانی (در یک زمان و یک آیین خاص) **حرام های مردم مناطق دیگر برای مردم آن مکان حلال نشده**، اما عکس آن، در یک مکان ویژه، به صورت خاص وجود دارد، یعنی حلال هایی (بنا به دلایلی) بر یک مکان خاص حرام شده، مثلاً در حریم حرم امن الهی، جایی که حاجی احرام می پوشد بعضی از حلال هایی که در آیین خود و در زمان خودش برای انسان های دیگر حلال است (برای تمرین مبارزه با نفس) برای او حرام می شود. پس این بهانه که؛ **زمانه فرق کرده**، نمی تواند دلیل موجهی بر این باشد که ما حرام های گذشته را حلال بشماریم و برای حدود الهی محدودیت زمانی قائل شویم.

نیز، این توجیه غلطی که؛ **خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت باش**، به هیچ عنوان، منطقی نیست بر این که ما حرام های یک شهر یا یک مکان را در موقعیت یا منطقه ای دیگر حلال بدانیم و برای حدود الهی، محدودیت مکانی در نظر بگیریم. در اصل باید گفت: «خواهی نشوی رسوا، هم رنگ حقیقت باش». و این تذکر هم در قرآن به مسلمانان داده شده است. (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ... - بقره ۱۳۸)

یکی از مصداق های این تفکر غلط را متأسفانه در بیرون اماکن مقدسه می بینیم، مثلاً در مشهد مقدس، وضعیت حجاب بسیاری از زنان را در خارج از حرم مطهر امام رضا(ع) و داخل آن بسیار متفاوت می بینیم. انگار این زن بی حجاب، از امام رضا(ع) حیا می کند ولی از خدای امام رضا، نه! گویا آیه ی حجاب فقط برای داخل حرم مطهر نازل شده! اگر خدا و قرآن و حجاب را قبول ندارد (و فقط برای اذن ورود به حرم، حجابش را درست می کند و چادر به سر می کند)، پس چگونه امام رضا(ع) را قبول دارد و به او متوسل شده؟! اگر هم، همه را قبول دارد، چرا تا جلوی حرم و تا در خانه ی امام، کار حرام انجام می دهد، عشوه گری می کند، سر و بدن و زیبایی خود را به نامحرم نشان می دهد و با ورود به حرم، رنگ عوض می کند؟!

چگونه می شود تا در خانه ی امام رضا(ع) با رفتار غلط خود، دل امام را خون کنند بعد با ورود به خانه ی امام، دست به دامنشان شده و حاجات خود را از ایشان بخواهند؟! این گونه افراد، غرق در گرداب جاهلیت قرن بیست و یکم اند و هلاک در اعماق نفاق و دورویی و پرویی! این پدیده ی شگفت آور، حقیقتاً جای تأمل دارد!

انسان مسلمان سربلند آزاده، چون سرو است؛ در هر زمان و مکانی خودش است بر مبنای فطرت و شریعت خود. در تابستان و زمستان، بی ابان و خی ابان، همه جا سرو است و همی شه سبز.

بله عزیزان! اسلام نور مبین است، نوری که سرتاسر تاریخ را در بُعد زمان و تمام گیتی را در بُعد مکان در بر گرفته. اسلام حقیقت همه ی آیین های الهی است و نام همه ی آن ها (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ - آل عمران ۱۹). زرتشتی و یهود و مسیحیت و ... نام روش انحرافی کسانی است که با آمدن پیامبر بعدی، که دارای رسالت جدید بود، به

او ایمان نیاوردند و خواستند بر آیین منسوخ شده ی قبل بمانند. در واقع تسلیم امر خدا و رسولش نشدند، یعنی اسلام نیاوردند. اسلام یعنی همین؛ تسلیم محض فرمان خدا و رسول او بودن در هر زمان و مکانی. خوب است در این زمینه نگاهی داشته باشید به قرآن کریم، بزرگترین معجزه ی تاریخ بشر و جامع ترین و دقیق ترین برنامه ی زندگی او، به عنوان نمونه و مُشتی از خروار؛ آیات ۱۲۰ تا ۱۴۰ سوره ی بقره، ۶۰ تا ۹۰ سوره ی آل عمران و به ویژه آیه ی ۸۱ آن و اندکی در معانی آن ها تدبر کنید.

اسلام تنها برنامه ی هدایت بشر و تنها آیین مورد پذیرش خداوند بزرگ در سرتاسر تاریخ و کران تا کران گیتی است و مؤمنان، همان مسلمانان واقعی. و این حقیقت در سرتاسر قرآن تبیین شده، به عنوان مثال:

۱- مسلمان بودن حضرت ابراهیم(ع)، در آیات ۱۳۱ بقره و ۶۷ آل عمران؛ «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»

۲- وصیت یعقوب (ع) به فرزندان مبنی بر پایداری در اسلام و اقرار آن ها به مسلمانی، در آیه ی ۱۳۲ و ۱۳۳ بقره؛ «يَا بَنِي إِبْرَاهِيمَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»، «وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»

۳- اعلام اسلام آوردن حواریون خطاب به حضرت عیسی (ع)، در آیه ی ۵۲ آل عمران؛ «آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بَأَنَّ مُسْلِمُونَ»

۴- باطل بودن هر آیینی جز اسلام، در آیه ی ۸۵ آل عمران؛ «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

این اسلام، که تنها آیین الهی از حضرت آدم(ع) تا پیامبر خاتم(ص) است، آهسته و پیوسته، کامل تر شده و ظرایف و دقایق آن به موازات رشد فکری و قدرت و سرعت فراگیری بشر، بیشتر می شده و دامنه ی زمانی و حوزه ی مکانی آن، وسیع تر. به گونه ای که آخرین پیامبر، حامل رسالتی است که بشر را تا انتهای تاریخ پیش ببرد و «خَتَمُ الْمُرْسَلِينَ» و «خَاتَمُ النَّبِيِّينَ» است «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، و در کرانه ی بی کران مکان هم، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» و «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (اعراف ۱۵۸).

و برای همین است که باید بماند، نه کتابش تحریف شود (إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ - حجر ۹)، و نه آخرین وصی پیامبرش از دنیا برود (وَنَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ - قصص ۵)، و این هر دو یعنی هم کتاب و هم معلم، به موازات هم و در کنار هم بمانند (لَنْ يَفْتَرِقَا - حدیث ثقلین) تا این شاءالله با ظهور حجتش، گستره ی اسلام ناب، تمام گیتی را دربرگیرد و این حقیقتی است که قرن ها قبل از اسلام محمدی، مژده ی آن داده شده است (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ - انبیاء ۱۰۵).

و جالب است بدانید در هیچ جای قرآن کلمه ی «دین» به صورت جمع به کار نرفته است. در هیچ دوره ای از تاریخ هم، دو رسالت هم زمان وجود نداشته است. پس اگر کسی فکر کند که در یک زمان، چند دین متفاوت وجود دارد و او می تواند به جای اسلام، آیین دیگری بپذیرد، یا می تواند اسماً مسلمان باشد و رسماً به روش مسیحیت و زرتشت زندگی کند و خداوند او را مؤمن حساب خواهد کرد و سبک زندگی او را خواهد پذیرفت، قطعاً در گمراهی آشکار است (أَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). و هرکس چنین اندیشه ای را مطرح کند یا جاهل است و یا مَعْرِضٌ! یا خود، گرفتار استضعافِ فکری است یا، در صدد استعمارِ فکر دیگران است!

امروز همین شبهه ی بی اساس، اذهان بسیاری از مردم به ویژه نوجوانان و جوانان ناآگاه را که حتی ذره ای به حقیقت دین خود واقف نیستند، مشغول و مغشوش کرده و شاید بتوان گفت اصلی ترین عامل است در شکستن حدّ و مرز احکام الهی و گذر از خطوط قرمز دین و به وجود آمدن اوضاعی که می بینیم!

آنها که مبتلا به این شبهه اند در خیالات واهی خود فکر می کنند: می توان مسلمان بود و مشروب خورد، می شود خود را مؤمن حساب کرد و بی حجاب بود، عیبی ندارد اگر در مسجد عبادت کنی و در بازار دروغ بگویی و کلاه برداری (پیرو این اندیشه ی مسیحیان که دین فقط مربوط به کلیساست و...).

کسانی که گرفتار این خطایند، گمان می کنند - نعوذ بالله- از خدا بیشتر می فهمند، خدای آن ها خیلی سخت گیر بوده، شرایط خاص زمان آن ها را درک نکرده، اعتدال و میانه روی بلد نبوده، از دل پاک آن ها خبر نداشته و... شاید هم واقعاً این گونه است یعنی؛ خدایی که آنها می پرستند، خدای یگانه نیست، الله «اکبر» نیست، خدایی است در حدّ فهم و انتظارات خود آنها و تابع هوا و هوس خودشان، خدایی که هم عقل و علمش مانند آن ها ناقص است و هم عدل و انصافش!

اگر اسلام، حقیقت همه ی آیین های الهی است، اگر کامل ترین و دقیق ترین برنامه برای زندگی بشر در آخرالزمان است، و اگر جز اسلام، راه و روشی دیگر از کسی پذیرفته نخواهد شد - که حق هم همین است - چگونه می توان با انتخاب یک آیین منسوخ تحریف شده یا داشتن نام مسلمان و زندگی به سبک کفار، راه به جایی برد؟ بله! تا بشر امروز، این مهم را نفهمد، نه تنها اوضاعش بهتر نخواهد شد، بلکه روز به روز، به پرتگاه سقوط نزدیک تر خواهد شد. چرا که؛ «وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَئِنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»: کسی که خدا رهایش کند (تا گمراه شود) هرگز راهی برایش پیدا نمی شود (نساء ۸۸ و ۱۴۳). و به تعبیر شیخ شیراز:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تومی روی به ترکستان است

تعیین تکلیف

بسیاری از ما مسلمانان هنوز تکلیف خود را مشخص نکرده ایم، سرگردانیم بین حقّ و باطل، نه اینیم و نه آن (مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا) (نساء ۱۴۳) گاهی صد درصد مسلمان می شویم چون منافعمان در اسلام است. مثلاً می خواهیم از سهم الإرث خود دفاع کنیم، می گردیم قرآن مهجور و فراموش شده ی روی طاقچه را پیدا می کنیم، غبار غربت را از سروصورتش می تکانیم و با فرورفتن در اعماق صفحات آن، دنبال آیات مربوط به ارث

می گردیم، به ترجمه قانع نمی شویم، تفسیر مربوطه را می جوئیم، باز هم راضی نمی شویم، دوست داریم عمیق تر بدانیم، با یک عالم دینی هم تماس می گیریم و از او توضیح می خواهیم (چیزی که در تمام عمرمان سابقه نداشته). در این جا؛ هم قرآن، از قرآن مداری ما تعجب می کند، هم تفسیر از عطش حقیقت جویی ما، مبهوت می شود و هم عالم دینی از عشق و علاقه ی ما به دین آموزی، انگشت به دهان می ماند.

در مقابل، گاهی هم صد درصد کافر می شویم. جایی که ظاهراً منافع خود را در خطر می بینیم. مثلاً برای تشویق ما به دادن خمس و زکات یا رعایت حجاب، آیات مربوط به آن را به ما نشان می دهند، یا؛ گوش نمی کنیم و حرف، در میان حرف انداخته، سفسطه می کنیم، یا تبدیل به یک مفسر و مجتهد می شویم و می گوئیم: آنچه شما می گویید تفسیر به رأی است، قرآن منظور دیگری داشته، یا می گوئیم: «تو برو خودت رو درست کن»، یا می گوئیم: «این حرف ها قدیمی شده، چه کسی حالا به این چیز ها عمل می کند»، یا می گوئیم: «همین مذهبی ها خودشان از عالم بدترند، خودشان به آنچه می گویند عمل نمی کنند» و یا؛ با بی شرمی تمام قرآن را به مسخره گرفته و به آن دهن کجی می کنیم!

حال، این سؤال پیش می آید که آیا این گونه مسلمانانی، مؤمن حساب می شوند، یا کافر؟

از نظر خودشان، به تمام معنی، مؤمن اند و امیدوار به بهشت برین. چون خدای آن ها خدای یگانه نیست، خدایی است که می توان سرش کلاه گذاشت. می توان مسخره اش کرد. دوغ و دوشاب در نظر او یکی است همه را به یک چشم می بیند مؤمن و منافق و کافر، همه را یک جا به بهشت می برد و در دنیا هم به سعادت واقعی می رساند خدایی است بسیار ساده لوح، سهل انگار و ول انگار، که هر جا دوست داشتی، می توانی از او اطاعت کنی و هر گاه نخواستی، می توانی او و دینش را به پیشیزی بفروشی. آیا حقیقتاً چنین خدایی وجود دارد؟ بله، هر کس علاقه دارد چنین معبودی داشته باشد می توانید به او معرفی کنید: **هوای نفس**.

واقعاً خداست یا ما خدا حسابش می کنیم؟ ببینیم قرآن چه می فرماید؟

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»: آیا دقت نکردی به کسی که هوای نفس خود را به خدایی گرفته است؟ (جائیه ۲۳)

پس معلوم می شود هوای نفس خدا نیست، ما خدا قرارش داده ایم. خدای ساختگی چه نقشی در دنیا و آخرت ما دارد؟ جز این است که ما را از خدای یگانه و بزرگ که تدبیر و اداره ی همه ی امور در همه ی عوالم به دست اوست، باز می دارد و دور می کند؟ **هوا پرستی، چیزی است و خدا پرستی چیزی دیگر!**

اما از نظر قرآن پاسخ این سؤال چیست؟ آیا کسی که گاهی مسلمان است و گاهی کافر و گاهی (به حساب خودش) هیچ کدام، به بعضی از آیات ایمان دارد و بعضی را اصلاً قبول ندارد، کافر است یا مؤمن؟ باز ببینیم قرآن چه می فرماید؟

«يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا، أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا

لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا» (نساء ۱۵۰ و ۱۵۱)

«و می گویند: ایمان داریم به بعضی از آیات و قبول نداریم بعضی از آن ها را، و دوست دارند بین آن (بین ایمان و کفر) راهی پیدا کنند، آن ها حقیقتاً کافرند و برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته ایم.»

قسمت آخر این آیه تکان دهنده است، **عذاب خوارکننده**. یعنی این گروه از به ظاهر مسلمانان، آبروی خود را از دست خواهند داد. و این بی آبرویی هم در پایان کار آن ها در دنیاست و هم در آخرت. چون قرآن در جاهای دیگر، عذاب خوارکننده را این گونه تشریح می کند: «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: «برای آن ها در دنیا خواری است و در آخرت عذابی بزرگ» (بقره ۱۱۴).

مرز بین کفر و ایمان چگونه است؟ پهنای این راه چقدر است؟

مرز در عقل و جنون باریک است کفر و ایمان چه به هم نزدیک است!

(امیرعباس انصاری)

خط بین ایمان و کفر، حق و باطل، هدایت و گمراهی، عرض و پهنا ندارد، یک مرز است؛ یعنی نمی توان حتی آن را به صورت یک خط در نظر گرفت. عبور نکردن از این مرز، یعنی گرفتار نشدن به افراط و تفریط و حرکت در راهی که از موی ریزتر است و از شمشیر تیزتر! همان چیزی که از آن تعبیر به «صراط» می شود و به پُل تشبیه می شود و می گویند در قیامت باید از آن عبور کرد تا به بهشت رسید. اما در حقیقت، این پُل صراط تمثیلی است برای حرکت ما در دنیا یعنی در صورتی در قیامت می توانی به بهشت برسی و برای اعمال خود پاسخ قابل قبول داشته باشی که در دنیا بتوانی مرز باریک حق و باطل را بشناسی. به همین خاطر است که هر مسلمانی موظف است در نماز های هر روز ده بار سوره ی حمد را بخواند و ده بار از خداوند بخواهد که بر صراط مستقیم نگاهش دارد یا اگر از آن دور شده، برش گرداند. و این صراط مستقیم همان راه و روش پیامبر(ص) است (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - یس ۴۳) و سیره ی معصومین(ع) که پیروان واقعی اویند.

راه بسیار باریک است و بسیار لغزنده و پرتگاه ها بسیار عمیق (به خصوص در آخرالزمان). باید فرمان هدایت را فقط به خدا سپرد، که از ما به تنهایی کاری ساخته نیست. ذره ای انحراف به چپ یا راست و میل به افراط یا تفریط، می تواند باعث سقوط در دره ی هلاکت و فلاکت شود. و کسی پرتگاه ها را به خوبی می بیند که «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ...» (انعام ۱۲۲) یعنی: «خدا نوری برایش قرار داده که با کمک آن پیش می رود» و این نور مبین همان قرآن است و حقیقت اسلام.

شیرد بادی می عشق تو روباہ شود آہ از این راه که در وی خطری نیست، که نیست!

(حافظ شیرازی)

اسلام ، آیین حد وسط

یکی از پرتگاه های خطرناک جاده ی لغزنده ی زندگی، این تصور غلط است که؛ باید میانه رو بود، نه خشک خشک و نه آلوده ی آلوده، نه از این طرف بام بیفتی نه از آن سویش. حال اگر برای این میانه روی یک معیار مشخص وجود داشته باشد که حقایق آن ثابت شده، مشکلی پیش نمی آید. خطر آنجاست که ما

دینداری و ایمان را خشک بودن حساب کنیم و فسق و فجور و فساد را آلوده بودن! ایمان را یک طرف بام بدانیم و کفر را طرف دیگر آن! و بخواهیم بین این دو قرار بگیریم با این تصور که ما معتدل و میانه رو هستیم؛ نه خیلی پاکیم نه خیلی فاسد، نه خیلی دروغگوییم نه خیلی اهل صداقت، هم اهل رقص و ترانه ایم هم اهل مسجد، هم - خدای ناکرده - مشروب می خوریم هم به هیئت می رویم و بالاخره؛ با لوطی لوطی ایم و با آخوند آخوند.

این، میانه روی کسانی است که دین را افراط حساب می کنند و کفر را تفریط. معتقدند نباید خیلی سختگیر بود چون احکام الهی را سخت گیری حساب می کنند. گویا آن ها - نعوذ بالله - از خدا بهتر می فهمند. روش درست هدایت و تربیت خلق را از خدا بهتر می دانند. خدایی که آن ها می پرستند، حواسش نبوده که افراط نکند و سخت گیری به خرج ندهد. لذا بندگانش که از او داناتر و فهمیده تر و حکیم ترند، حدّ وسط را بهتر می شناسند. آری! خدای آن ها خدای یگانه نیست، اکبر و حکیم و علیم و... نیست! نظر قرآن چیست:

قرآن در آیه ی ۱۴۳ سوره ی بقره امت اسلام را امت حد وسط معرفی می کند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...» و در روایات معصومین (ع) نیز داریم که: اسلام دین حد وسط است. همچنین مولا علی (ع) می فرمایند: «خَيْرُ الْأُمُورِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ...» (شرح غررالحکم ج ۳ ص ۴۷۷)، یعنی بهترین شکل انجام کار ها روش حد وسط یا میانه روی است. پس نتیجه می گیریم که بهترین روش زندگی، زندگی بر مبنای اسلام است که آیین حد وسط است. جالب است بدانید قرآن به این نکته نیز در آیه ی ۱۱۰ سوره ی آل عمران اشاره کرده: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»؛ « شما (مسلمانان حقیقی) بهترین امتی هستید که پدیدار شد برای مردم، امری کنید به نیکی و باز می دارید از زشتی و...»

حال که این گونه است و اسلام، روش حد وسط و مرز بین افراط و تفریط است و این روش بهترین برنامه برای زندگی است، چرا بعضی از ما احکام اسلام را خشک و سخت گیرانه می شماریم و می خواهیم بین اسلام و کفر راهی برای خودمان درست کنیم و آن را میانه روی بدانیم و از این طریق هم هوای، هوای نفس خود را داشته باشیم هم (به حساب خودمان) از خجالت خدا در بیاییم! این یعنی عین شرک، و به تعبیر قرآن؛ حقیقت کفر (بنا به آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره ی نساء که در همین مقاله در مبحث تعیین تکلیف آوردیم).

این تصور غلط، که اجرای احکام و حدود الهی را سخت گیری بدانیم و بگوییم: «نباید سخت گرفت، نتیجه ی عکس می دهد و فرزندانمان عقده ای می شوند، بگذاریم آزاد باشند و خودشان انتخاب کنند»، اگر پوچ و واهی نمی بود و بویی از حقیقت می داشت، باید از خانواده های مؤمن و مقید (نه ظاهراً مذهبی)، افراد فاسد و عیاش و بی بند و بار درمی آمدند و برعکس از خانواده های بی قید و بند و ول انگار، عارفان پاک سیرت و روشن ضمیر! ببینید این نظریه ی به ظاهر مدرن جاهلانه، چه ها که به سر همه چیز جامعه نمی آورد!

نمونه هایی از شکستن حدود الهی و پیامدهای آن

۱- در عرصه ی اقتصاد : در قرآن کریم سوره ای داریم درباره ی کم فروشان که این گونه شروع می شود: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» یعنی: «وای بر کم فروشان». وقتی خداوند بزرگ با همه ی عظمتش و با گستره ی بی کران رحمتش می فرماید: «وای بر کم فروشان»، حقیقتاً هم وای بر آن ها!

در مغازه های زیادی به این واقعیت برمی خورید که؛ جنسی مانند لوبیا، شکر، تخم مرغ و... می خرید و وقتی در کفه ی ترازوی دیجیتالی (که خود بهانه ای است برای کم کردن برکت نسبت به ترازوهای دوکفه ای شاهین دار قدیم) جنسی می گذارید، مثلاً قیمت آن می شود ۱۹۸۵ تومان؛ فروشنده با نگاه به این عدد می گوید ۲ هزار تومان و ۲ هزار تومان را از شما گرفته و چیزی پس نمی دهد. به گمان خودش این ۱۵ تومان ها، ارزش حساب کردن ندارد. در صورتی که می تواند کاملش کند یا چرب ترش کند یا از مشتری حلالیت بخواهد. چگونه ممکن است در روزی که کوچکترین ذرات به حساب می آیند، خداوند از این مقدار مال حرام چشم پوشی کند؟! مگر نخوانده ایم: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»: «هرکس، هم وزن دانه ی خردلی بدی کند عقوبتش را می بیند»؟! (زلزال ۸)

مگر مال حرام کم و زیاد دارد؟ مگر با یک قطره خون یا نجاست، یک بشکه آب نجس نمی شود؟

یک نقطه اش، فرق رحیم و رحیم نیست
از نقطه ای ترس که شیطانی ات کند

(فاضل نظری)

همین نادیده گرفتن گناهان کوچک و حرام های (به گمان ما) ناچیز، ما را جسور کرده به عبور از خط قرمزها. عادتمان داده به حرام خواری، رویمان را باز کرده به نادیده گرفتن حدود شریعت و حتی مسخره کردن کسانی که تذکر می دهند (مثلاً با این تعبیر که؛ شما دیگه خیلی خشکین). در حالی که در روایات معصومین (ع) داریم که؛ هرکس به خوردن مال حرام روی آورد کم کم راه روزی حلال بر او بسته می شود.

یکی دیگر از عوامل حرام خواری، قانع نبودن به حق خود است. مثلاً تعمیرکاری با یک نگاه چند دقیقه ای به یک اتومبیل، مبلغ زیادی اجرت می خواهد. وقتی دلیلش را می پرسید، می گوید: «ما اجرت تشخیص خود را می گیریم. اگر همین کار را به یک تعمیرکار ناوارد، بسیاری، یک روز معطل می شوی». این در صورتی است که تابلویی که این تعمیرکار برسر در مغازه نصب کرده، معرف این است که؛ تشخیص درست و تعمیر خوب وظیفه ی اوست. نه این که برای تشخیص، یک اجرت بگیرد و برای تشخیص درست، اجرتی دیگر.

یا گرانفروشی که، گناه خود را این گونه توجیه می کند که درآمدهای امروز جوابگوی خرج های امروزی نیست. گویا هزینه ی تجمل گرایی، بلند پروازی یا طمع زیاد این فرد را که می خواهد چند ماهه میلیونر شود مردم باید بپردازند!

پزشک رشوه گیر هم از این دسته است. متأسفانه بعضی از پزشکان با وقاحت تمام «زیر میزی» را از همان «روی میز» دریافت می کنند. آن هم با وجود هزینه ی عملی که جداگانه می گیرند و توجیه آن ها این است که: «کار ما خیلی بیشتر از این می ارزد، بیمارستان اجرت کمی می دهد، نمی خواهی عمل نکن، مجبورت که نمی کنیم». و این

در حالی است که همین پزشک، با بیت المال همین مردم درس خوانده و به این درجه رسیده و در انتهای دوره ی دانشجویی قسم خورده که اگر مرضی هزینه ی درمان را نداشت (آن هم هزینه ی درمان، نه زیر میزی) و جانش در خطر بود موظف است از هیچ تلاشی برای درمان او فروگذار نکند.

وقتی یک فرد تحصیل کرده با تحصیلات بالا این گونه است، وقتی فردی با درآمد چند ده میلیونی در ماه، این گونه عمل می کند، چگونه افراد عادی جامعه یا آن ها که نیاز شدید اقتصادی دارند ، عمل خود را برای خوردن هر نوع لقمه ی شبهه انگیز یا مال حرام موجه ندانند؟ البته بسیاری از پزشکان، مؤمن ترین افراد جامعه اند و حساب آن ها با زیرمیزی بگیران، که مایه ی آبرو ریزی جامعه ی محترم پزشکی هستند، جداست.

۲- در میدان سیاست : یکی از لغزنده ترین و خطرناک ترین راه ها، جاده ی سیاست است. اگر فرمان سیاست در دست دین قرار نگیرد خطر گمراهی قطعی است. گاهی طرفداری داغ و غیر معقول از یک فرد یا جریان سیاسی، چنان پرده ی تعصب را به روی چشم حقیقت بین انسان می اندازد که به خاطر بالا بردن فرد مورد نظر خود و پایین آوردن رقیب، هیچ حد و مرز شرعی را رعایت نمی کند و با گفته های یاوه و بی اساس از دروغ و غیبت و... گرفته تا (متأسفانه، گاهی) اتهامات ناموسی هرچه می تواند به فرد مقابل نسبت می دهد، بدون هیچ مدرک و شاهدی (که البته بردن آبروی مردم بر اساس شواهد هم غلط است). و غافل است از این که در این راه، بزرگ ترین سرمایه، یعنی دینش را می بازد. بله باید سیاست های ما دینی باشد نه دین ما سیاسی. دین است که باید سیاست ما را کنترل و راهبری کند نه این که سیاست ما سوار بر دین ما شده به هر سمتی که خواست براند.

حتی کارهای خیری که با نیت سیاسی انجام می دهیم، در درگاه خداوند به ارزشی نمی ارزند (كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ - بقره ۲۶۴). باید تلاش کنیم کارهای سیاسی را با نیت خیر انجام دهیم. خدا رحمت کند شهید مظلوم، دکتر بهشتی را که می فرمود: «حزب، معبد من است، نه معبود من!»

ناگفته نماند، در حوزه سیاست خارجی نیز فقط همین یک آیه کافی است تا تکلیف هر مسلمان، برای جهت گیری در قبال صهیونیسم و استعمار انگلیس و آمریکا روشن شود :

«وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَ لَنْ نَصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَ لَنْ إِنِّي اتَّبَعْتُ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ» (بقره ۱۲۰)

«و هرگز راضی نمی شوند از تو یهودیان و مسیحیان مگر این که تابع آیین و روش آن ها باشی. بگو قطعاً، هدایت خداوند، هدایت حقیقی است. و اگر پیرو هوا و هوس آن ها شوی بعد از این که حقیقت برای تو روشن شده، از جانب خداوند هیچ یار و یآوری نخواهی داشت.»

۳- در پهنه ی فرهنگ و امور اجتماعی : گفتیم اهمیت فرهنگ بسیار فراتر از اقتصاد و سیاست است و درد دل ها هم در این زمینه بسیار است و ما مجبوریم مطالب خود را سرشکن کنیم و فقط اشاره ای به بعضی از مشکلات داشته باشیم، تا نوشته ی ما، از حد یک مقاله فراتر نرود.

در نظر بگیرید ، مثلاً اگر به کسی بگویید: از این سه مورد از کدام یک می توانی بگذری: مسئولیت و پست اداری؟ تمام ثروت و اموال؟ یا آبروی خود و خانواده ات؟ حتما پاسخ می دهد که حاضر است هر دو مورد اول را فدای سومی

کند. یعنی مقام و ثروت خود را از دست بدهد ولی آبرویش را نگه دارد.

عزیزان! بسیاری از ضربه ها و خسارات فرهنگی به هیچ عنوان قابل جبران نیستند. به عنوان مثال و با عرض پوزش بسیار، دختری که عفاف خود را از دست بدهد، چگونه می تواند این آسیب فرهنگی را جبران کند؟ آیا توبه ی چنین گناهکاری راحت است؟ آیا اصلاً توفیقش را پیدا خواهد کرد؟ بر فرض نزدیک به محال که توبه هم بکند، آیا آبرویش بر می گردد؟ آیا کسی حاضر است او را به همسری بگیرد؟

متأسفانه چیزی که بیش از همه در بین ما فراموش شده، مسأله ی فرهنگ است. آنقدر گرم مسائل سیاسی و اقتصادی می شویم که از فرهنگ یادمان می رود. در صورتی که به تعبیر رهبری عزیز، اقتصاد و سیاست هر دو حاشیه و ذیل فرهنگ اند.

در جامعه ی امروز، به وضوح می بینیم که در مواردی، حتی فرهنگ، فدای علم شده. جوان مؤمنی که تحصیلات عالی و تکمیلی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری دارد، به خاطر مسائل و مفاسدی که از بعضی دانشجویان دیده، آن چنان نسبت به محیط دانشگاه بدبین شده که حاضر نیست همسر آینده ی خود را از دانشگاه رفته ها، یا دانشجویان، یا حتی دانش آموزان دبیرستانی انتخاب کند. بله! ما به موازات رشد علمی و مدرک تحصیلی فرزندانمان نتوانسته ایم ایمان آن ها را ارتقا دهیم. بعضی، هرچه بالاتر رفته اند، پست تر شده اند!

باید ببینیم چه باید و نبایدهایی را فراموش کرده ایم. یادمان رفته که شهید مطهری (ره) فرمود: «علم، سرعت می دهد و ایمان، جهت». سرعت ماشین را بالا برده ایم و فرمان آن را رها کرده ایم! این چنین ماشینی اگر راه نیفتد بسیار بهتر است. لا اقل راننده و مسافران را به کشتن نمی دهد. چقدر به این آیه ی قرآن - که حتی آن را بالای مدارک دانشگاهی می نگاریم - توجه کرده ایم:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله ۱۱)

خداوند در این آیه، ایمان و علم را به هم عطف کرده و ایمان را جلوتر آورده. بله! اول باید فرمان ماشین را معتبر کرد، بعد راه افتاد و گرنه وضع به گونه ای می شود که؛ مردم می گویند به دانشجو خانه به اجاره نمی هیم، یا وقتی چند دانشجوی مجرد در کوچه ای ساکن شوند، مردم به وحشت می افتند! ما باید ابتدا فرزند خود را برای دانشجو شدن تربیت کنیم، بعد به دانشگاه بفرستیم (وگرنه بلای جانمان خواهد شد و مایه ی ننگمان)، نه اینکه در دبیرستان های ما تمام دغدغه ی والدین و بعضی مدیران و دبیران، صرفاً به کنکور و رتبه ی آزمون ها معطوف شود!

این که بر اساس آمار اعلام شده، توسط رسانه های خودمان، ۹۰ درصد طلاق ها در بین دانشگاه رفته ها، اتفاق

می افتد بیانگر این واقعیت است که دانشجوی ما اگر هم درس را خوب یاد گرفته باشد، درس زندگی نیاموخته!!!

یکی از نمونه های گذشتن از خطوط قرمز دین در عرصه ی فرهنگ، روابط حرام دختر و پسر قبل از ازدواج به بهانه ی ازدواج است. از نظر اسلام، دختر و پسر فقط در صورت قطعی شدن ازدواج، ساعتی یا دقایقی قبل از جاری شدن صیغه ی عقد می توانند از نزدیک یکدیگر را ببینند آن هم در صورتی که این رابطه، مفسده ای نداشته باشد و با دید شهوانی به یکدیگر نگاه نکنند (تا یکی دو دهه ی قبل هم، این گونه بوده که آمار طلاق بسیار پایین بوده و خانواده ها بسیار پاک).

اما متأسفانه از دیدگاه بعضی از روانشناسان روانی، که عقاید خود را به فرهنگ غرب باخته اند و نظریه ی آنان را با

جان و دل پذیرفته و بر قرآن و سنت پیامبر(ص) برتری داده اند؛ رابطه ی قبل از ازدواج برای شناختن خصوصیات یکدیگر و شناختن خانواده ی یکدیگر، مجاز شمرده می شود و این دیدگاه غلط، بسیاری از مردم به ویژه آن هایی را که ریشه ی اعتقادی سستی دارند، از حدود شریعت عبور داده، به طوری که پذیرفته اند دخترشان ماه ها و بلکه سال ها به بهانه ی نامزدی، با پسر یا پسرانی (به اصطلاح) دوست باشد و رابطه ی نزدیک داشته باشد و این موضوع در بعضی شهر ها برای عده ای کاملاً طبیعی شده و بی غیرتان سبب زمینی صفت از این مفسده ی بزرگ دفاع می کنند.

و این رابطه ها معمولاً به ازدواج ختم نمی شود چون دختران و پسران در طول مدت این رابطه از هم سیر شده و تنوع طلبی آن ها، آن ها را به روابط دیگر می کشاند. اگر هم ازدواجی پیش بیاید دوره اش بسیار کوتاه است و به طلاق ختم شده و طلاق های پی در پی، در پی آن می آید. به گونه ای که براساس آمار منتشر شده در رسانه ها و مطبوعات، سه پنجم - یعنی ۶۰ درصد - ازدواج ها در این شهرها در ۶ ماهه ی اول به طلاق می انجامد (همین هایی که حرام خدا را حلال کرده اند و رفیق شده اند تا شناخت بیشتری نسبت به هم داشته باشند و زندگی پایدارتری!).

ناگفته نماند که حاشیه های این روابط نیز مانند افسردگی ها، درگیری ها، رقابت های به ظاهر عشقی بر سر یک فرد، ادامه ی روابط حرام حتی بعد از ازدواج با فردی دیگر، عدم اعتماد به همسر و بد دلی نسبت به او به خاطر گذشته ی ناسالمش، لو رفتن خیانت نامزد (به تعبیر آن ها)، قتل، اسید پاشی، خودکشی و..... کوتاه کنم که قصه ی آن کار دفتر است!

نمونه ی دیگر، تجاوز از حدود شریعت در مراسم عروسی است. با این توجیه شیطنانی و نامعقول که «یک شب که هزار شب همیشه» بسیاری از سست اعتقادان، زندگی خود را با گناه و فعل حرام، کلید می زنند. صرف هزینه ی زیاد برای موسیقی مطرب و حاشیه های آن مانند راه یافتن بعضی مشروب خواران به صحنه و اتفاقاتی چون نزاع و چاقو کشی - که یکی از جرایم قابل توجه امروزی است - و نیز رعایت نکردن حریم محرم و نامحرم و ورود عده ای نامحرم به حریم عروس و داماد و گاهی متأسفانه رقصیدن با آن دو (که می تواند زمینه ی بسیاری از مفسد و خیانت ها باشد)، و نیز رسم غلط و شیطان پسندانه ی عروس کشان، همراه با بوق و سوت و سر و صدا در نیمه شب، که دعای خیر همه ی مردم را - به ویژه آن هایی که مریض در خانه دارند و با این سروصدا آرا مششان به هم می خورد - بدرقه ی راه آنان می کند و مایه ی برکت و شادی زندگی آینده ی آن ها می شود(!؟) و بسیاری مسائل و معضلات دیگر، زاینده ی همین توجیه شیطنانی است که «یک شب که هزار شب همیشه». کجای شریعت اسلام اجازه داده که حتی یک شب، بلکه یک لحظه، حرام خداوند را حلال کنید به این بهانه که می خواهید شاد باشید؟، مردم را آزار دهید که شب شادی شما یا فرزندانان است؟

اگر همه ی مردم این توجیه غلط را شعار خود قرار دهند این «یک شب» ها تمام شب های سال را پر می کند و دیگر هیچ گاه حد و مرز دین رعایت نمی شود. امشب ما عروسی داریم و به حساب خودمان می خواهیم خوش باشیم، فردا شب همسایه ی ما، پس فردا شب فردی از کوچه ی بالاتر، شب بعد کسی از کوچه ی پایین تر و... این رشته سری دراز دارد.

مثال دیگر شکستن حدود و حریم حیای خانوادگی است با ورود ماهواره به آن! اگر خواسته باشیم در این زمینه بسیار خوش بین بینانه صحبت کنیم باید بگوییم: آمدن ماهواره به محیط خانواده یعنی روشن شدن رسانه ی کفر

در خانه ی مسلمان! با این توجیه که؛ می خواهیم بدانیم در دنیا چه می گذرد؟

خوب است در این زمینه به این دو کلام توجه کنید:

۱- به هرکس که ماهواره دارد، وقتی تذکر می دهید که آن را جمع کند، ادعا می کند که؛ «ما فیلم ها و برنامه های خوبش را نگاه می کنیم و کانال های بدش را بسته ایم» و هیچ کس اعتراف نمی کند به این که شبکه های مبتذل یا منحرف آن را نگاه می کند.

۲- اگر از ماموران عزیز نیروی انتظامی یا کارمندان محترم دادگاه پرسید که؛ عامل اصلی و عمده ی مفساد اخلاقی جامعه امروز براساس تحقیقات شما که در متن کارید، چیست؟ همه پاسخ می دهند: ماهواره!!

حال این دو معادله را کنار هم قرار دهید و اگر توانستید، «پیدا کنید پرتقال فروش را!»

آخرین نمونه از این بخش، بحث وطن دوستی است که در اسلام بسیار پسندیده است. هم از نظر قرآن (مثلاً آیه ی ۲۴۶ سوره ی بقره)، دفاع از میهن، جهاد فی سبیل الله محسوب می شود، هم از دیدگاه معصومین(ع)، دوستی وطن از ایمان است (حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ).

اما حد نهایی و خط قرمز این دوستی - که نباید از آن عبور کرد - چیست؟ و کجاست؟ جایی که دین فدای میهن نشود. ما موظفیم به خاطر دفاع از دین، گاهی از وطن خود بگذریم و مهاجرت کنیم (آیه ی ۹۷ سوره ی نساء) ولی به هیچ عنوان اجازه نداریم به خاطر میهن خود، از دین خدا بگذریم!

یکی از حربه های تقریباً مؤثر دشمن در عصر حاضر، متعصب ساختن افراد سست اعتقاد و کم بصیرت است به ایران دوستی. به گونه ای که ایران دوستی آن ها - چون حد و مرز و خط قرمزی ندارد - معمولاً به ایران پرستی می انجامد. این مبتلایان به جاهلیت جدید، آن قدر کورش را کبیر می کنند که بلا تشبیه از پیامبر اعظم(که آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی(ع) همه به طفیل او آمده اند) نیز در چشم آن ها بزرگ تر می شود. آن چنان تاریخ پرست می شوند و در جاده ی زمان، عقب گرد می کنند که از صدر اسلام هم می گذرند و وارد عصر جاهلیت می شوند و (این به اصطلاح، مدرن اندیشان) آن قدر دنده ی عقبشان روان است و خوب کار می کند که به ابتدای تاریخ هخامنشی می رسند و در این عصر فراتکنولوژی، به خط میخی خود افتخار می کنند. آن قدر به حساب خودشان ایرانی می شوند که دیگر نیازی به اسلام نمی بینند!

حال ببینیم این کورش که بوده، که برای عده ای از پیامبر اعظم(ص) هم بزرگتر شده و - نعوذ بالله - با خدا برابر شده است؟! (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ - بقره ۱۶۵)

۱- اگر کورش، انسان خوبی بوده، همه ی انسان های خوب، از دیدگاه اسلام، عزیز و محترم اند و تعدادشان از ابتدای هستی تاکنون کم نبوده است.

۲- اگر پادشاه کشورگشایی بوده، سلطان محمود غزنوی و نادرشاه افشار هم این گونه بوده اند.

۳- اگر سخنان خوب و حکیمانه می گفته، ناصرالدین شاه هم اشعار خیلی خوبی سروده.

۴- اگر پادشاهی، عادل و رعیت پرور بوده، کریم خان زند نیز این گونه بوده است.

۵- اگر پادشاهی مقدس بوده، از آن گونه پادشاهانی که با تقاضای پیامبر زمان خود و به اذن خدا حکومت را به دست می گرفته اند (از نوع آن چه در بنی اسرائیل اتفاق افتاده، براساس آیات ۲۴۶ و ۲۴۷ بقره)، باز هم بنده ی

خدا بوده، در مرتبه ای پایین تر از پیامبر زمان خود.

۶- و اگر نهایتاً پیامبر بوده، پیامبری او از کجا اثبات می شود؟ از روی فرضیه هایی که عده ای برای تطبیق او با ذوالقرنین قرآن، در سوره ی کهف مطرح کرده اند. پس باز هم، قرآن است که به کورش، قداست بخشیده است. (در این زمینه رجوع کنید به تفسیر نمونه، ج ۱۲ ص ۵۴۲ تا ۵۵۲، ذیل آیات ۹۲ تا ۹۸ کهف) همان قرآنی که پیامبر السلام را «رحمه للعالمین» معرفی می کند، تعبیری که برای هیچ یک از پیامبران بزرگ خدا به کار نبرده. همان قرآن است که فقط رسالت ایشان را جهانی و جاودانی معرفی می کند و کورش، هرچه بزرگ باشد، بزرگ تر از «خیرالبشر» و «ختم المرسلین»، نیست. پیامبر هم که باشد، پیامبر همین خدایی است که آخرین و بزرگ ترین پیامبرش، حضرت محمد(ص) است.

پس چرا عده ای این قدر «کورش کورش» می کنند؟ برای این که پیامبر اسلام(ص) را تحقیر کنند! چرا این قدر «ایران ایران» می کنند؟ برای این که اسلام را تحقیر کنند! آن ها قوم عرب را تحقیر می کنند ولی وقتی که عرب جاهلیت یا عرب استعمار شده ی امروز را مثال می زنید، دوست ندارند گوش کنند. چون منظور آن ها از اعراب، اهل بیت عصمت و طهارت(ع) است که از نسل ابراهیم(ع) هستند و به استناد قرآن در آیه ی ۳۳ آل عمران، خداوند آن ها را از نظر اصل و نسب بر همه ی جهانیان برتری داده است! به ایران خیلی می نازند اما وقتی از عظمت علمی ایران در سده های ۴ و ۵ هجری و یا پیشرفت های حیرت آور آن بعد از انقلاب اسلامی صحبت می کنید، میل ندارند بشنوند، چون هدف آن ها از ایران، ایران قبل از اسلام و بدون اسلام است!

در کفر و الحاد و ارتداد این گونه افراد، شک نداشته باشید، هر چند به ظاهر (و از روی مصلحت)، نماز بخوانند و در تمام فرم هایی که پر می کنند، جلوی «دین اسلام» و «مذهب شیعه» را علامت بزنند. این یک حقیقت است که ایران به اسلام خدمت زیادی کرده و هم اکنون هم مایه ی افتخار دنیای اسلام است و این شاء الله طبق سخن زیبای امام باقر(ع)، پرچم حکومت اسلامی را به امام زمان(عج) تقدیم خواهد کرد، اما اسلام هم ایران را زنده کرد، بزرگ ترین دانشمندان تاریخ ما و سرآمد همه ی آن ها ابوعلی سینا، محصول تلفیق ایران و ایمان اند و نتیجه ی دمیدن روح تشیع علوی در جسم پاک ایران!

آری! ایران یک جسم سالم بود و اسلام یک روح پاک! اما باید توجه داشت که؛ اگر روح از جسم جدا شود، کدام یک بلافاصله عروج می کند و به افلاک می رود و کدام یک پس از چند ساعتی می گندد و به خاکش باید سپرد؟!

کسانی باید به ایرانی بودن خود بنازند و فریاد ایران دوستی سر دهند، که در ۸ سال دفاع مقدس از همه چیزشان به خاطر سرزمین و دینشان گذشتند و هنوز بسیاری از آن ها که قطع نخاع شده اند حدود ۳۰ سال است بر بستر افتخار آرمیده اند، نه آن هایی که در دوران جنگ تحمیلی، به تاریک ترین سوراخ ها می گریختند و اکنون دایه ی مهربان تر از مادر، برای ایران و ایرانی شده اند! هر چند ایرانی و آریایی بودن خود آن ها هم جای شک دارد! چون، این سرزمین در طول تاریخ خود، مورد هجوم و مهاجرت اقوام مختلف بوده و بعید نیست، نیاکان این مدعیان، از همان مهاجمان و مهاجران باشند!

ایران جغرافیا است و اسلام آیین زندگی، آن سخت افزار است و این نرم افزار، آن ظرف و این محتوا. چقدر جاهل یا مغرض اند، آن ها که این دو را با هم مقایسه می کنند و حتی اولی را بر دومی ترجیح می دهند! اگر بنا باشد سرزمینی به قدمت تمدن خود بنزد، اولویت با شهر مکه، زادگاه پیامبر اسلام(ص) و مولا علی(ع) و اجداد طاهرین آن هاست که اولین خانه ی روی زمین برای همه ی مردم در آن جا بنا شد(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ - آل عمران ۹۶).

استعمار و صهیونیسم با همه ی جهالتشان، در این مورد، نقشه ی چندان ضعیفی نکشیده اند؛ دشمنی با اسلام، در ایران اسلامی، جز با نقاب ایران دوستی، شدنی نیست! در حاشیه ی این مسأله، سخنان بی مایه و بی پایه، فراوان است که پاسخ قاطع همه هم، در آستین است. اما دریغا که، مجال سخن بسی تنگ است و فرصتی دیگر باید.

ختم کلام

رعایت حدود الهی با آن همه دقایق و ظرایفی که دین مبین اسلام دارد، نیاز به بصیرت، تیزهوشی و ریزبینی خاصی دارد. به ویژه در دوران فتنه خیز آخر الزمان که به تعبیر معصوم(ع)؛ نگه داشتن دین از نگه داشتن آتش، در کف دست، دشوارتر است. راه علاج، فقط پناه بردن به قرآن کریم، و احادیث معصومین برای درک و تفهیم مفاهیم قرآنی است، به قول حافظ و با تعبیر رمزآمیز او:

خواهم شدن به دیرمغان، آستین نشان
زین قندها که دامن آخزمان گرفت!

سرعت شیوع فحشا و انتشار شبهات به وسیله ی غرب و صهیونیسم و با ابزار ماهواره و اینترنت و فیس بوک و غیره، متأسفانه بسیار بیشتر از دفاع ما از طریق اشاعه ی فرهنگ قرآنی است و اگر به همین شکل پیش برویم و تلاش خود را چندین برابر نکنیم ضربه ی سختی خواهیم خورد. در این عرصه همه باید بکوشند. هر کسی باید در حد توان خود به سربازی برای امام زمان(عج) تبدیل شود. جنگ امروز، جنگ فرهنگی است و ظرافت و پیچیدگی خاص خود را دارد و تکنیک ها و تاکتیک های ویژه ای را می طلبد.

برنامه ها، اندیشه ها و شبهاتی که دشمن به کار می گیرد آن قدر پوچ، واهی، بی اساس و جاهلانه است و در مقابل نظام عقلانی و علمی و منطقی اسلام و تشیع آن چنان سازمان یافته و دقیق و محکم است که اگر نوجوان و جوان امروز اندکی به آن واقف باشد، ترفند دشمن هیچ اثری نمی کند.

مشکل این جاست که ما به نسل حاضر خوراک فرهنگی کامل نداده ایم، حتی والدین، مبلغین و مربیان ما هم معمولاً آن گونه که باید - نیاز دوران بحران زده ی امروز ماست - به ظرایف دین آگاهی ندارند. مردم نمی دانند که موظفند پای ارزش ها و عقاید خود محکم بایستند، حتی اگر تنهای تنها باشند! باید با بی حجابی دخترشان، نماز نخواندن پسرشان، گرانفروشی همسایه شان، کم فروشی دوستشان و... بامنطق قوی و محکم و همراه با دلسوزی برخورد کنند و اجازه ندهند ضدارزش ها بر ارزش ها مسلط شوند.

وقتی مردی نسبت به «چادر انداختن» همسر یا دختر یا عروس خود بی تفاوت است،(چون ایرانی ها، قبل از اسلام نیز به استناد تواریخ معتبر و شاهنامه ی فردوسی*، چادر داشته اند و لذا معمولاً حجاب کامل بدون چادر را بلد نیستند)

* تعدادی از منابعی که به چادری بودن زنان ایران باستان اشاره دارد:

کم کم مانند تنگ شده، رنگ آن زنده می شود، دامن و آستین آن نیز کوتاه شده، روسری رنگی جای مقنعه را می گیرد، روسری هم کوتاه تر می شود و عقب تر می رود و بالاخره شاید با مزاحمتِ ناپاک چشمان و به وجود آمدن مشکلاتی دیگر، آن مرد روزی به خود آید، اما دیگر این زن یا دختر آن چنان جسور و گستاخ شده که هم حجاب را مسخره می کند هم زنان محجبه را، هم نصایح بزرگ ترها را به بازی می گیرد هم دستورات الهی را! عامل گناه شرم آور و مفسده ی عظیم زنا چیست؟ قدم قبل از آن؟ (رابطه ی دوستی با نامحرم) یا قبل از آن؟ (عشوه گری و بی حجابی و رعایت نکردن حریم محرم و نامحرم) یا جلوتر از آن؟ (ارتباط غیر ضروری با نامحرم) یا از همه جلوتر، (به وجود آوردن محیط فکری شهوانی)؟!

اگر اسلام در اولین قدم جلوی آن را گرفته و فرموده:

«وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»: «به مفسد اخلاقی نزدیک نشوید چه در عمل و چه در نیت»

(انعام ۱۵۱).

برای این است که گناه را در نطفه خفه کند چون وقتی چند قدم پشت سر شیطان رفتیم دیگر افسار مرکبِ چموشِ نفسِ اماره از دستمان در رفته و کنترلش تقریباً محال است.

ای سلیم! آب ز سر چشمه بند
که چو رشده توان بستن جوی

(سعدی در گلستان)

بله! اندکی بی توجهی به شکسته شدن حد و مرزها و ذره ای انحراف و زاویه گرفتن از ارزش ها، اگر بلافاصله با توبه و برگشت، اصلاح نشود، اندک اندک ما را به بیراهه ای می برد که انتهای آن، پرتگاه سقوط در دره ی فلاکت و هلاکت است.

خواننده ی عزیز، شما فقط با آگاهی دادن به یک فرد، می توانید یک خانواده، بلکه یک نسل و حتی به تعبیر قرآن کریم در سوره ی مائده آیه ی ۳۲، بشریت رانجات دهید (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا). بله، اجر عظیم کار فرهنگی با هیچ کار خیری قابل مقایسه نیست! سعی کنید با مطالعه، تکثیر و ترویج این گونه مقالات و تشویق دیگران به این کار، با صرف هزینه ای اندک در اجر بی کران این امر خیر، سهیم شوید و در سالم و امن نگه داشتن جامعه ای که

الف) هرودت، تاریخ هرودت، ص ۵، ۶، ۱۰۸، ۱۹۵، ۱۹۶

ب) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ص ۴۱۳

ج) هرتسفلد، تاریخ باستانی ایران، ص ۱۴۱

د) تالبوت رایس، هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دوره ی اسلامی، ص ۴۵

ه) شهشهانی، تاریخ پوشش مردم در ایران، ص ۴۰

ح) ریچارد نلسون فرای، تاریخ باستانی ایران، ترجمه ی مسعود رجب نیا، ص ۷۵، ۷۶، ۱۹۴

ط) ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، به تصحیح ژول مل، تهران، نشر بهزاد، چاپ هشتم، ۱۳۸۴، ص ۷۹۷ (داستان شیرویه، با شیرین زن خسرو پرویز...)

اگر گوشه هایی از تاریخ باستانی ایران، جای افتخار داشته باشد، یکی همین حجاب کامل زنان ایران باستان است که متأسفانه ایران پرستان چه از روی جهل و چه از روی غرض، آن را مخفی می دارند. جالب است این که گاهی می شنویم، این بی سوادان مدرن و تاریخ پرستان تاریخ نشناس، از روی کینه ای که نسبت به اسلام و تشیع دارند و هواهای نفسانی که گرفتار آن شده اند؛ چادر را تحمیل شده ی حکومت صفوی بر ایران می دانند، آن هم صفویانی که ده ها قرن بعد از چادری شدن ایرانیان به روی کار آمده اند!

ببینید رهبری عزیز که فرمودند: «چادر بهترین نوع حجاب و نشانه ملی ماست»، چقدر با این حقیقت تاریخی آشنا بوده اند!

خود و خانواده تان می خواهید در آن زندگی کنید، مؤثر باشید.

اما نکته ای که گفتنش در اینجا ضروری به نظر می رسد این که وظیفه ی ما و شما فقط ابلاغ و روشنگری است. «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: «و خدا هر کس را که بخواهد (خودش دوست داشته باشد که هدایت شود) به طرف راه راست ، هدایت خواهد کرد». لذا برای کسانی که پس از ابلاغ حقیقت به آن ها، دریافتید که قصد فرار از حق را دارند، صرف وقت نکنید و انرژی خود را در این زمینه تلف نسازید. بدانید که؛

همان گونه که دلایل بسیار برای رفتن به سمت حق، وجود دارد، بهانه های زیادی هم برای گریز از حقیقت می توان ساخت! بله:

راه است و چاه و دیده می بینا و آفتاب
تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و سیرامه می رود
بگذار تا بچند و بیند سزای خویش

(غزلیات سعدی)

در پایان پیشنهاد می کنیم، برای این که بتوانید در احیا و اجرای احکام الهی و رعایت حدود آن، صبور و ثابت قدم بمانید و از این طریق بر شیخون فرهنگی دشمن، فایق آید، پیوسته این دعای قرآنی را زمزمه کنید و خالصانه از او بخواهید که:

« رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ »

(بقره ۲۵۰)

«پروردگارا! پیمانہ ی صبر را به طور کامل در وجود ما خالی نما و گام هایمان را محکم و استوار ساز و بر گروه کافران پیروزمان کن.

و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ.